

ظهور تازه‌های

در سیاست و اقتصاد و تاریخ

استفاده از نظام پارلمانی برای رسیدن به هدفهای خویش است .

۳- سوسیالیسم مارکسی که آنرا «سوسیالیسم علمی» نیز نامیده‌اند تا از سوسیالیسم نوع پیشین که آنرا سوسیالیسم رؤیائی UtoPique توصیف کرده‌اند ؛ متمایز باشد . (۱)

از آنجا که مبنای سوسیالیسم مارکسی بر تحلیل اجتماعی و تاریخی و به اصطلاح کشف قوانین «اجتباب ناپذیر» ا تاریخی قرارداد ؛ مارکس سوسیالیستهای پیش از خود را خیال پرور UtoPian می‌خواند . چون آنها خواستار تحولاتی بودند که

قرن نوزدهم ؛ قرن رمانتیسم **Romantisme** ، قرن علم گرایی **Scientisme** و قرن حکومت عامه و دموکراسی **Democratie** بود و در برابر این سه جریان بزرگ فکری (که در بحثهای پیش بدان اشاره رفت) و بنظر میرسد خلاصه‌ای از تمایلات فکری آن دوران باشد ؛ سه نوع سوسیالیسم بوجود آمد :

۱- سوسیالیسم رمانتیک که سوسیالیسمی است احساساتی و تخیلی با شیوه‌ای پرطمطراق و هدفی رؤیائی

۲- سوسیالیسم دموکراتیک که مدعی

۱- مارکس و مارکسیسم نوشته اندره بی‌یتر ترجمه شجاع‌الدین ضیاتیان ص ۱

ظاهری وی مفزاست و راستی که چه زبانهای شرر- باری که این «... زدهای» چپ و راست بر پیکر «اندیشه و ایدئولوژی» اسلامیان که در حال «شدن» است، وارد نکرده و نخواهد کرد؟! و چه هوش و دل باخته های خود روشنفکر بن؛ مدعی اصالت و رسالتی که برج و باروی زیبای خیال خویش را در آن سرزمین یخبندان میبرستند و با وجود آنهمه سرباهای فریبنده که بارها تجربه کرده اند و آنهمه دروغ و فریب و نابخکاری و سازشکاری و رجوع مکرر و بازگشت پایبی از آنچه مدعی بودند و میگفتند، بازخاطره انقلاب اکبر را در اجاق دل خویش روشن نگه میدارند؟! ۱

و گروههای داغتر، روشنفکر تر و متعهدتر! که به «زدهای سرخ» دل بسته اند و دیدیم که چه میگفتند و اکنون چه هستند و دریافته ایم که چگونه در یک منحنی انحرافی ۱۸۰ درجه به سازشکاری گرایند (۳)... افسوس که چه سرفای پرشوری که در راه همین فریب هلاک شد و چه ذوق و شوقهایی که در این راه

در نظرشان مطبوع و از نظر اخلاقی شایسته بود. حال آنکه مارکس مدعی است آن تحولات همانقدر که مطبوع هستند؛ اجتناب ناپذیر هم هستند؛ زیرا ناشی از جبر تاریخند و مارکسیسم میخاهد زمینهای این اجتناب ناپذیری را نشان دهد (۲)

* * *

در هر حال «پیدایش مارکسیسم» در نیمه ی قرن نوزدهم نقطه تحولی است در تاریخ زندگی بشر. و پژوهشگری که در گذرگاه این قرن؛ رخدادها را از نظر میگذراند و حتی گه گاه به تناسب بحث؛ برخی از رویدادهای جزئی را هم مورد توجه قرار میدهد، نادیده گرفتن چنین تحولی که سرنوشت بشریت را بدست دگرگونی سهمناک و پرمخاطره- ای سپرد؛ بدور از انصاف و شهامت تحقیق است و آنرا بر هیچ عذر موجه و منطقی استواری نمیتوان حمل کرد... مگر عوامزدگی و یا «روشن- فکر» زدگی! که امروز همانند «غروب زدگی»، «چپ زدگی» انیز از علائم و آثار نوعی روشنفکری

۲- فرهنگ سیاسی / داریوش آشوری / چاپ ششم / ص ۱۱۳

۳- حسین هیکل مدیر سابق روزنامه معروف «الاهرام» چاپ مصر، در مصاحبه ای که در پکن با جوئن لای انجام داد؛ از او سؤال کرد: با وجود احترامی که شما به لومومبا دارید و یکی از دانشگاههای خود را بنام او کرده اید؛ چطور حاضر به دعوت موبوتو قاتل او شده اید و آیا این ذست، دهن کجی به نهضت چپ گرایان جهان نیست؟

جوئن لای با ممانت سیاسی خاص خودش، آرام و شمرده بدون اینکه تناقض موضوع او را آشفته و ناراحت کرده باشد در جواب میگوید:

ما باین موضوع تا مالا وقوف داریم ولی ما اکنون در راه ایجاد رابطه سیاسی با دنیا هستیم و در سیاست این مسائل مطرح نیست؟! (نگین / تیرماه ۱۳۵۲)

یعنی کشک!

۳- در شکل پیش بینی در مورد وقوع اجتناب ناپذیر تغییرات اجتماعی (انقلاب مارکسیسم) اساس فلسفه مارکس «ماتریالیسم دیالکتیک» و «ماتریالیسم تاریخی» است. ماتریالیسم دیالکتیک در حقیقت جهان بینی مارکسیسم را مینماید و بدینجهت ماتریالیسم دیالکتیک نامیده میشود که اولاً: شکل توجه و دید این مکتب نسبت به پدیده‌های جهان و شیوه تحقیق و شناسائی آنها دیالکتیکی است.

ثانیاً: استنباط و تفسیر مارکسیسم درباره پدیده‌های طبیعت بر پایه ماتریالیسم استوار است. (۴) و یا بگفته استالین: «برای این به تئوری عمومی مارکسیسم؛ نام ماتریالیسم دیالکتیک داده اند که روش ملاحظه فنونهای (۵) طبیعت و تجسس و شناسائی آن دیالکتیک میباشد و طریقه تشریح و درک آنها ماتریالیسم است». (۶)

ماتریالیسم تاریخی، اصول ماتریالیسم دیالکتیک را بطلالعه زندگی اجتماعی بسط میدهد و این اصول را در مطالعه پدیده زندگی اجتماعی و تاریخ بشر بکار میبرد. و عبارت دیگر: ماتریالیسم تاریخی یعنی «تطبیق اصول ماتریالیسم دیالکتیک بر پدیده‌های زندگی اجتماعی و بررسی جامعه و تاریخ آن». (۷)

بهدررفت و افسوس بر این سرمایه‌های اذ دست رفته و واسفا بر انسانی و بر مسلمانی که سر نوشت خویش را این چنین به دست فریب سپرده باشد؟! *

* * *

بهر تقدیر ما فارغ از هرگونه قضاوت‌های بیمار گونه‌ای که در این مجال ممکن است بشود، بحث و بررسی پیرامون «مارکسیسم» را بعنوان یکی از انگیزه‌های قابل توجه فاجعه تبدیل «آدم» به «آدمک» آغاز میکنیم و در این رهگذر سبمان این خواهد بود که از مرز منطق و استدلال گامی فراتر نگذاریم و جامعه کهنه تعصب را از تن بدریم و دروادی خشک و سوزان آن قدمی ننهیم. . . . باشد که برای خواننده فایده‌ای و برای نویسنده پاداشی و اجری از انسانیتها و فضیلتها؛ واقعیتها و اصالت‌های راستین نصیب افتد. . . .

* * *

اگر مکتب مارکس را به اجزاء بنیادی آن خلاصه کنیم؛ جوهر مارکسیسم چنین جلوه گر خواهد شد:

- ۱- به صورت یک دیدگاه کلی درباره تاریخ بشر (فلسفه مارکسیسم)
- ۲- پیاده شدن این دیدگاه کلی در مورد رژیم سرمایه داری (اقتصاد مارکسیسم)

۴- تاریخ تمدن (تاریخ حزب کمونیست بلشویک شوروی) ج ۱ ص ۱۳۲

۵- فنومن Phen mene عبارت است از حقیقت و پدیده قابل درک، کانت در مقابل این اصطلاح، اصطلاحی تحت عنوان «نثومن» دارد که مراد از آن حقیقت شیئی است مستقل از ادراک انسانی.

۶- ماتریالیسم دیالکتیک / تالیف: ژوزف استالین / ص ۲

۷- دوره مختصر تاریخ حزب کمونیست / ج ۱ / ص ۱۳۳

«متدیالکتیکی من نه تنها در اساس بادیا لکتیک هگل اختلاف دارد، بلکه درست نقطه مقابل آنست. در نظر هگل اندیشه که آنرا تحت عنوان ایده حتی يك ذات مستقلی میداند، آفریننده دنیای واقعی است و بعقیده او دنیای واقعی انعکاسی است از ایده و تفکر، در صورتیکه برعکس در نظر من ایده چیزی نیست جز همان ماده که به دماغ انسان منتقل شده و در آن تغییر شکل یافته است.» (۱۳)

استالین در پی همین طرز برداشت از دیالکتیک، میگوید:

کارل مارکس (۸) و فردریک انگلس (۹) بهنگام تشریح «دیالکتیک» اعتراف دارند که آنرا از هگل (۱۰) گرفته و از او پیروی کرده اند و وی را فیلسوف مؤسس و بی افکن شالوده و اساس این مکتب میدانند. ولی نباید تصور کرد که دیالکتیک مارکس و انگلس همان دیالکتیک هگل است، بلکه مارکس و انگلس تنها «هسته» دیالکتیک هگل را گرفته و پوسته‌اید آلیستی (۱۱) آنرا به قول خودشان بدور افکنده و سپس شرح و بسط داده‌اند. (۱۲)

مارکس میگوید:

۸- Karl Marx در سال ۱۸۱۸ در شهر ترو Treves از ایالات آلمان متولد گردید و در سال ۱۸۸۳ در لندن وفات یافت، وی از یک خانواده بورژوا و اصلاً یهودی برخاست و شاید این جهت بتواند حداقل یکی از ابعاد توجه شدید و اغراق گونه‌ی او را به مادیات توجیه کند.

۹- Friedrich Engels سوسیالیست آلمانی و همکار و دوست کارل مارکس که در سال ۱۸۴۷ به کمک یکدیگر مانیفست معروف حزب کمونیست را نوشتند انگلس تحریرات و آثار مارکس را جمع‌آوری نموده و بیچاپ رساند و خود نیز چندین کتاب مستقل تالیف نموده است.

۱۰- Friedrich Hegel فیلسوف نامدار آلمانی در سال ۱۷۷۰ زاده شد و در سال ۱۸۲۹ بدرود حیات گفت.

۱۱- ایدآلیسم Idealisme نامی است که به بعضی از مکتبهای فلسفی میدهند که با اعتقاد طرفداران آن درک همه چیز مربوط به ذهن انسان است.

۱۲- مکتب هگل پس از مرگ او به دو جناح راست و چپ تجزیه شد: در جناح راست؛ متفکرانی مانند «میشله» Michelet و «گوشل» Goschel و «اردمان» Erdmann و «گابلر» Gabler بودند که در پی بی جنبه‌های اصیل عقاید هگل بخصوص منطق و ما بعد الطبیعه رفتند و آنها را بسط و تفصیل دادند، در جناح چپ؛ کسانی چون «اشتراوس» Strauss و «فوئر باخ» Fevverbach از نگرش انتقادی هگل در مورد «دین» برای پرورش عقاید خود مایه گرفتند؛ چندی بعد، دیالکتیک هگل بصورت یکی از ارکان نظریه مارکس درآمد. بطور کلی راستپان، محتوای فلسفه هگل را گرفتند و چپیان روش و قالبش را (رجوع کنید به کتاب «فلسفه هگل» نوشته: و. ت. ستیس. ترجمه دکتر حمید عنایت/ ج ۱/ صفحه ۲۳)

۱۳- کاپیتال/ ج ۱/ ص ۲۹- بنقل «تاریخ تمدن» ج ۱/ صفحه ۱۳۳ و «ماتریالیسم دیالکتیک» ص ۲

آدمی «چیزی جز انتقال و برگردان جهان مادی درمنز بشر نیست» (۱۵) (۱۱) بنا بر این «فلسفه مارکسی» از فلسفه هگل ریشه میگیرد و در عین اینکه پیروی کاملی است از روش هگل، واکنش قاطعی است علیه اندیشه وی و در حقیقت او شاگرد یاغی استاد است و بقول «لا پروبر» همچون کودکانی است که پرستار خود را کتک میزنند!! (۱۶)
«بقیه این بحث در شماره آینده»

«... شعور انسانها جز با ذاتا و واقعیت عینی جهان مادی نیست... زندگی مادی جامعه و هستی آن نیز عنصر اولیه و اصلی است و زندگی فکری عنصر ثانوی است که ناشی از اولی میباشد و نیز زندگی مادی جامعه يك واقعیت عینی است که مستقل از اراده انسانها وجود دارد و زندگانی فکری جامعه با ذاتایی است از این واقعیت عینی و با ذاتایی است از هستی» (۱۲)
با بیانی ساده و خلاصه: پندار، اراده و شعور

تروش رو نباشید

پیامبر اسلام (ص) فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْمُعْتَسِ فِي وُجُوهِ إِخْوَانِهِ

: خداوند کسی را که بابرادران دینی خود، تروش روئی می کند،

دشمن دارد.

(نهج الفصاحه ص ۱۵۰)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱۲- سوسنیوا Socinanija اثر: ژ. و استالین، جلد یکم - بنقل «مارکس و مارکسیسم» ص ۲۴۳

۱۵- مارکس و مارکسیسم / ص ۳۶

۱۶- خواهیم دید که اقتصاد مارکسیسم نیز چنین حالتی را دارا است: پس از تغذیه کامل از منابع سایر

مکتبهای اقتصادی، نظریات ویژه آنان را علیه خودشان بکار میگیرد. طرز تفکر مکتب مارکس یعنی همان «دیالیک تیک» نیز چنین اقتضائی را دارد.